

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

برگزیده کتاب

دانشنامه‌ی آرَوَاق و آنزاب

(دفتر نامداران، ج ۱)

نویسندگان:

جعفر رحمن زاده صوفیانی

حکیمه احمدی زاده شنیدی

برگزیده نویسی:

اسماعیل داستانی بنیسی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این متن، برگزیده کتاب «دانشنامه‌ی آرونق و انزاب»، دفتر نخست: نامداران، ج ۱ (جعفر رحمن‌زاده صوفیانی، با همکاری حکیمه احمدی‌زاده شنودی، چاپ نخست، تهران، انتشارات سفیر اردهال، ۱۳۹۴) است.

این کتاب، وزیری است و ۷۸۰ صفحه دارد و یک نویسنده‌اش، آقای رحمن‌زاده، زاده سال ۱۳۶۴ و نویسنده دیگرش، خانم احمدی‌زاده، زاده سال ۱۳۵۸ است و درباره نامداران روحانی و غیرروحانی منطقه آرونق و انزاب آذربایجان می‌باشد.

بنده، این کتاب را در روز یک‌شنبه، ۱۳۹۶/۱۱/۲۲، خریدم، در روز سه‌شنبه، ۱۳۹۸/۴/۱۱، به صورت کامل خواندم، تا روز شنبه، ۱۳۹۸/۴/۱۵، برگزیده‌اش را نوشتم و عناوین و شماره‌های مطالب را به آن افزودم.

برگزیده‌نویسی و انتشار این اثر را به روح شریف عالمان و روحانیان یادشده در این کتاب، به‌ویژه مرحوم پدرم، عالم عارف، حجة‌الحق، حضرت استاد اسدالله داستانی بنیسی - رضوان الله تعالی علیهم - و محبوب ایشان، حضرت صاحب‌الزمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - تقدیم می‌کنم.

اسماعیل داستانی بنیسی

شخصیت‌های اهل بنی‌س بر طبق این کتاب

۱. مرحوم پدرم - رضوان الله تعالی علیه. - ص ۱۷۵؛
۲. شیخ ابراهیم بنیسی: ص ۲۶؛
۳. میرزا حسن ارونقی بنیسی: ص ۳۴۲؛
۴. باله حسن بنیسی: ص ۳۴۴؛
۵. حسن مخلصی بنیسی: ص ۳۶۳؛
۶. میرزا عبدالله رحیمی آزاد بنیسی: ص ۷۵۷.

«باله»ها در این کتاب

۱. باله ابراهیم حسنی شبستری اعیانی: ص ۵۴؛
۲. باله حسن بنیسی: ص ۳۴۴؛
۳. باله خلیل صوفیانی: ص ۵۳۴.

بزرگان مدفون در کنار شیخ محمود شبستری

۱. بدرالدین احمد شبستری از صوفیه بود و در کنار آرامگاه شیخ محمود

شبستری، به خاک دفن است.^۱

۲. پیر زنگی‌شاه، صوفی و عارف مدفون در بنیس است.

در زنگبار چشم به جهان گشود، در بنیس ماندگار شد و پیش از به دنیا آمدن باله حسن، در آرامگاهی نزدیک مکانی که بعدها قبر باله حسن بنیسی شد، به خاک آرمید.

قبرش مزار عوام الناس بیچاره بود و مردم باورهای شگفت‌انگیزی نسبت به قبر وی داشتند؛ از جمله: این که باور داشتند آن اندازه، جلال الاهی بر وی چیره بود که اگر سواره از کنار آن قبر بگذرند، آسیبی به آنها می‌رسد.^۲

۳. پیر شهریار در کنار آرامگاه شیخ محمود شبستری و پایین پای او، به خاک دفن است. وی به صفت جلال، شهره بود.^۳

شخصیت‌های مورد توجه بنده از قدیم بر طبق این کتاب

۱. شیخ ابراهیم بنیسی: ص ۲۶؛

۱. ص ۱۴۱.

۲. ص ۵۸۲.

۳. ص ۶۲۷.

۲. حاج آقا سید احمد طیبی شبستری: ص ۱۴۳؛
۳. آیت‌الله احمد کافی‌الملک: ص ۱۴۹؛
۴. آیت‌الله سید احمد مستنبط، نویسنده کتاب «القطره»: ص ۱۵۹؛
۵. پدرم: ص ۱۷۵؛
۶. آیت‌الله سید اسماعیل اصفیائی شندآبادی (پدر حاج آقا فاطمی‌نیا): ص ۱۹۳؛
۷. آیت‌الله سید جواد حسینی خامنه‌ای (پدر مقام معظم رهبری): ص ۳۳۲؛
۸. باله حسن بنیسی: ص ۳۴۴؛
۹. حاج آقا میرزا حسن خاکی تیلی: ص ۳۵۰؛
۱۰. حاج آقا میرزا عبدالله رحیمی آزاد بنیسی (پدر آیت‌الله میرزا علی اصغر رحیمی آزاد): ص ۷۵۷.

نکات برگزیده

۱. [حاج احمد اشرفی تسوجی،] به آموزش احکام شرعی می‌پرداخت و برخوردش درس اخلاق مجسمی برای مردم و جوانان بود.

در پی تحقیق و تفحص از شخصیت وی و دیدار دوساعتی که... با وی داشتم، ادعای این که کسی را در عمر خود نیاززد، دور از حقیقت

نخواهد بود.

یک سال پیش از فوتش و در حالی که از بیماری فراوان و پیری رنج می‌برد، توفیق همنشین شدن با وی را داشتم. دو ساعت به زانو نشست و با کمال ادب، میزبان ما شد.

هر کتابی را خواستیم، خودش بلند شد و داد و اجازه فرمودند از نسخه خطی دیوان مرثی جدّ اعلایش، میرزا علی‌اشرف تسوجی، عکس برداری کنیم.

برای گرفتن عکس از وی، چند بار از جایش بلند شد و در حالی که عرق شرم بر پیشانی من نقش بسته بود، هیچ تغییری در رفتارش پیدا نبود.^۱

۲. **ذکر دائم**، از ویژگی‌های برجسته ایشان [= حاج میرزا احمد ذاکری اندبیلی امندی] به شمار می‌رفت.^۲

۳. [حاج آقا میرزا احمد ملا اسماعیل زاده، پدر آیت‌الله محمدصادق نجمی (نویسنده کتاب «سیری در صحیحین»)]، **بیش از اندازه به عیال خود احترام می‌گذاشت.**^۳

۴. **علّت توفیق وی** [= آقای حاج سید احمد موسویان] در انجام خدمات [اجتماعی] بسیار فراوانش، سیاست بی‌نظیر وی می‌باشد؛ **برای**

۱. ص ۱۲۲.

۲. ص ۱۳۵ و ۱۳۶.

۳. ص ۱۵۸.

به ثمر رسیدن بسیاری از خدمات، مستقیم وارد عمل می‌شد؛ ولی پس از به‌ثمر رسیدن آن کار، از پشت صحنه به مدیریت می‌پرداخت و خودش را در معرض انتقادهای به‌جا یا بی‌جای عموم قرار نمی‌داد؛ ارتباط مستقیم با مردم در منصب‌های اداری، به از میان رفتن محبوبیت می‌انجامد که ذهن تیز وی به ادراک آن، توانا بود.^۱

۵. [حاج آقا سید احمد واعظ موسوی،] در سلام‌دادن به همه پیش‌دستی می‌کرد....

به آیات قرآنی و ادعیه مفاتیح‌الجنان، حتی دعا‌های غیر مرسوم، مسلط بود و همه را از بر داشت.^۲

۶. [اسماعیل امیرخیزی:]

یکی گل در این باغ، بی‌خار نیست
اگر هست، جز نغزگفتار نیست
هر آن گل که از باغ دانش شکفت
بر انگشت چیننده زآن، خار نیست
ز هر نقش زیبا که نقاش کرد
یکی، این چنین نغز و پرکار نیست.^۳

۱. ص ۱۶۴.

۲. ص ۱۶۷.

۳. ص ۲۰۰.

همه، کوه و دژه است راه جهان
فرازونشیب است، هموار نیست^۱...
توان دیو را چون سلیمان نمود
به صورت، ولیکن به آثار نیست^۲...
گذشته بدو روزهای دراز
کس از خوابگاهش خبردار نیست
یکی برگذر بر سر خاک او
که جز دخمه تنگ و آوار نیست^۳

۷. [اسماعیل امیرخیزی:]

صد آفرین به مصوّر، که پیش یار، مرا
به حال بندگی و عجز جاودانه کشید!
جمال طلعت آن ماه را کسی بیند
که ناله‌های جهانسوز را شبانه کشید
ز دستگیری پیر مغان، همینم بس
کز این رباط، مرا سوی آشیانه کشید

۱. ص ۲۰۱.

۲. ص ۲۰۳.

۳. ص ۲۰۴.

کسی به دولت جاوید می‌رسد ای شیخ!

که بار خدمت پیر مغان به شانه کشید^۱

۸. [شیخ مجدالدین اسماعیل سیسی، از مشایخ طریقت،] به خدمت

بیش از ۲۰۰ تن از بزرگان طریقت شرفیاب شد.^۲

۹. [سلطان] بابا آبی شبستری، از بزرگان تصوّف و مورد توجّه و احترام

مردم بود.

سعایت وی را نزد سلطان محمود غازان می‌کنند و در پی گرامتی که

سلطان با چشمان خود می‌بیند، از وی درمی‌گذرد.

بابا آبی با شیخ محمود شبستری، هم‌روزگار بود و گویا میانۀ ایشان

جریاناتی شده و بین آن‌ها نقاری بوده است.

نامبرده، روز پنج‌شنبه، ۱۷ ربیع‌الاول سال ۷۴۰ ق.، در روزگار سلطنت

سلیمان خان که نوادۀ هلاکوخان بود، وفات یافت.^۳

۱۰. هنگامی که گروهی از فعالان فرهنگی تسوج، به سرپرستی مدیر

دبستان جامی و عباس جمالی با برجستگان شهر تسوج، در منزل جمالی

جهت تأمین پول احداث ساختمان مدرسه اجتماع نمودند، مجید پارسی

صحبت مفصلی برای متقاعد نمودن مردمی که مدارس نوین را کفر

۱. ص ۲۰۵.

۲. ص ۲۲۲.

۳. ص ۲۳۷.

می‌دانستند، عنوان کرد.

آن‌گاه عباس جمالی با اصرار و تمّنای فراوان از مردم، جهت تأسیس مدرسه درخواست کمک نمود؛ اما سرها، همه، در گریبان و کسی را یارای موافقت نبود.

و ادامه داستان از قلم مرحوم بیت‌الله جمالی که آن زمان به عنوان محصل کلاس چهارم، در مجلس حضور داشت:

در همین حال، یک نفر پیرمرد با هیکل قوی و استخوان‌دار و ریش بلند و لباس ژولیده و مندرس، وارد مجلس شد، سلامی کرد و در پایین مجلس نشست.

حضار بر حسب موقعیت کم‌ارزشی که در محل داشت، کوچک‌ترین اعتنایی به او نکردند.

این مرد پیر، باقر، نام داشت که در محل، سال‌ها گله‌گاو برای چرا به صحرا می‌برد و زندگی از این راه می‌گذراند. در سال‌های آخر به مناسبت کهولت سن، از این کار نیز محروم شده بود و زندگی خود را با خارکنی می‌گذرانید. روزانه با خر خود به صحرا می‌رفت و یک بار خار را از صحرا جمع کرده، به دو ریال می‌فروخت و زندگی باشرافت خود را به سر می‌داد.

او به مجلس آمد و ساکت در گوشه‌ای نشست. پدرم، برای این که گوشه صحبت را باز کند، از او پرسید: «باقر عمو!

فرمایشی دارید؟» گفت: «بلی؛ شنیدم اعانه جمع می‌کنید.
من برای آن آمدم.»

پدرم به خیال این که توقعی دارد و آمده تا کمکی نیز به
او شود، گفت: «باقرعمو! این جا آقایان جمع شده‌اند که
کمکی بکنند تا در تسوج مدرسه‌ای بنا شود. شما اگر امری
برای خودتان دارید، بعداً به من مراجعه کنید؛ درخواست
شما را شخصاً انجام می‌دهم.»

مرد با هیكل درشت خود تکانی خورد و سیمایش
برافروخت. از قیافه او مردانگی و گذشت و صفا و صداقت
خوانده می‌شد. من هنوز هم که سالیان درازی از آن موقع
می‌گذرد، قیافه روحانی و سیمای روشن و جذّاب او را
فراموش نمی‌کنم و هرگز آنچنان مجلس را به یاد ندارم که
پیرمرد ژولیده و مندرس بی‌نام‌ونشانی، چنان تأثیری در
مردم بکند.

باقرعمو کمی جابه‌جا شد و گفت: «بلی. من شنیدم
می‌خواهید مدرسه‌ای بنا کنید و برای این که اعانه
جمع‌آوری می‌نمایید، من نیز آمدم در این بنای خیر،
سهیم و شریک باشم و کمکی بکنم!»

مرحوم جمالی ادامه می‌دهد:

بیانات او به قدری محکم و با حرارت ادا شد که آقای پارسی

و پدرم و چند نفر از حضار را متأثر کرد و چشمان پدرم پر از اشک شد. با لبان لرزان و کلمات مرتعش گفت: «باقرعمو! خیلی تشکر می‌کنیم و از شما سپاسگزاریم. ما باید در این ایام پیری، از شما دستگیری کنیم و به شما کمک نماییم و این لطف و گذشت شما، بالاتر از اعطای ساختمان‌ها به فرهنگ است.» آقای پارسی نوعی دیگر تشکر کرد؛ ولی باقرعمو قبول ننمود و گفت: «هرگز نمی‌خواهم در امر خیر و بنای یک مؤسسه‌ای فرهنگی، سهمی نداشته باشم. من دو قران نقد کمک می‌کنم و هر روز بعد از ظهر شخصاً در محل ساختمان به کار فعلگی می‌آیم تا ساختمان تمام شود.»

بیانات او حال مجلسیان را دگرگون [و] وضع مجلس را عوض کرد. مردم، تحت تأثیر بیانات باقرعمو واقع شده و با یک دنیا میل و رغبت، آمادگی خود را برای کمک ساختمان مدرسه اعلام کردند.

وی در پایان، چنین نتیجه می‌گیرد:

می‌توان بگویم ساختمان جامی تسوج را باقرعمو بنا نهاد. اگر فراموش نکرده باشم، در روزنامه شاهین که در آن سال‌ها منتشر می‌شد، شرحی تحت عنوان «باقرعمو یا

حاتم طائی تسوج» درج گردید.^۱

۱۱. [استاد بیت‌الله جمالی تسوجی،] مطالعه... خوراک

شبانه‌روزی‌اش بود.

۱۲. [درباره‌ی استاد بیت‌الله جمالی تسوجی:]

دل کس را در این گیتی نیاززد

که دانست این جهان باشد گذرگاه^۲

۱۳. [ثابت اندبیلی:]

اگر زاهد به زهد خویش نازد

من و تو با خدای خویش نازیم^۳

۱۴. [ثابت اندبیلی:]

بزمی است بزم عشق، در او قال و قیل نیست

ترسد اگر خلیل ز آتش، خلیل نیست^۴

۱۵. [حاج آقا مهندس جبرئیل پرتوی،] در مساجد و هیئات

مذهبی، به تدریس تفسیر قرآن اشتغال دارد.

نزدیک ۲۰ هیأت عزاداری حسینی علیه السلام در تبریز بنیاد نهاده....

۱. ص ۲۳۹ و ۲۴۰.

۲. ص ۲۴۴.

۳. ص ۲۵۰.

۴. ص ۲۵۱.

۷ هیأت تفسیر قرآن راه اندازی کرده... است.^۱

۱۶. [جعفر نقوی خامنه‌ای:]

به هر طرف نگریم، نیست غیر ظلمت محض

در این سیاهی شب، یک ستاره می‌جوییم

شکسته کشتی و از غرق نیست راه خلاص

دچار موجم و یک تخته پاره می‌جوییم^۲

۱۷. [پدر بزرگ مقام معظم رهبری،] سید حسین خامنه‌ای، به سال

۱۲۶۰ ق.، در خامنه متولد شد... برای ادامه تحصیلات به تبریز رفت... و

حوالی سال ۱۲۸۹ ق.، رهسپار نجف اشرف شد^۳... به سال ۱۳۱۵ یا ۱۳۱۶

ق... به تبریز بازگشت... و بقیه زندگی خود را در تبریز سپری کرد... شیخ

محمد خیابانی داماد ایشان بود.^۴

[پدر مقام معظم رهبری، آیت‌الله] حاج سید جواد... در نجف اشرف...

به دنیا آمد. سه ساله بود که به همراه پدرش به تبریز آمد و... ساکن شد... و

در سال ۱۳۲۶ ق.، برای تکمیل دروس به مشهد رضوی علیه السلام رهسپار شد...

و در سال ۱۳۴۵ ق.، به نجف اشرف مهاجرت نمود... و پس از

پشت‌سرگذاشتن مراحل عالی دانش فقه و اصول، به مشهد مقدس

۱. ص ۲۵۲.

۲. ص ۳۲۳.

۳. ص ۴۲۵.

۴. ص ۴۲۶.

بازگشت نمود.^۱

۱۸. [حاج آقا میرزا حسن خاکی تیلی،] **بیش تر اوقات را مطالعه**

می نمود.^۲

۱۹. [آیت‌الله سید حسین حسینی کوه کمری (سید حسین ترک)،]

تحت تربیت مادری که بدون طهارت و پاکی، به او شیر نمی‌داد، پرورش یافت.

حلقات درسی وی در نجف اشرف، چهارصد مجتهد مسلم و پس از

فوت شیخ انصاری، نزدیک هفتصد فقیه مستمع داشت.

دوری از نام و نشان، مجتهدپروری دروس، اخلاق نیکو، منش

کریمانه و زندگی بی‌زرق و برق، از اوصاف وی در لسان اهل تراجم

آمده است.^۳

دیگر مکتوبات سید حسین ترک^۴، به جهت خط ناخوانا و نازیبای وی،

قابل استفاده نشد و پس از چندی، از میان رفت.^۵

۲۰. مرحوم [حاج آقا میرزا حیدر] راثی، برای تحصیل فلسفه، از آیت‌الله

حجت کسب تکلیف کرده، ایشان در جواب می‌فرمایند: «جهت دانستن و

۱. ص ۳۳۲.

۲. ص ۳۵۲.

۳. ص ۴۲۹.

۴. نام ۱۵ اثر او، در همین منبع نقل شده است.

۵. ص ۴۳۱.

زیاد شدن دانش، برای شما ایرادی ندارد؛ ولی فلاسفہ ﴿اولئک کالأنعام بل هم اضلّ اولئک هم الغافلون﴾ ہستند! ^۱

۲۱. برگردان منظوم شعر «بہ کجا چنین شتابان؟» استاد دکتر

محمد رضا شفیعی کدکنی [از داور زمانخانی:]

«تلہ سیک ہارا گئدیر سن؟»

سؤروشوب گون سازاق دان.

– «اورہ ییم دؤلوبدو بور دان.

سفرہ ہوس وارون دور

توزاناقلی چؤل دن آیا؟»

– «دیله ییم بو دور و آما

نہ ائدیم؟ آباق قیفیل دا.

تلہ سیک ہارا گئدیر سن؟»

– «ہارا کی اؤلا منیم چون بو چؤلون یئرینہ مسکن.»

– «سفرن خئیرلی اؤلسون.

سنی آللہا قسم کی

گئجسن آبیر بو چؤل دن

ہمی ساغ، ہمی سلامت

سن آ پار بیزیم سالامی

یاغی‌شا، گوله، بوداغ‌هکی گولوش گله دوداغه.»^۱

۲۲. از زبان شیخ حسن بلغاری نقل شده است که چون به تبریز آمدم، مرا به شیخ شرف‌شاه [سیسی (حدود اواخر قرن ۶ ق.)]، آن مشرف به نور ال‌اه، نشان دادند. چون به خدمتش شتافتم و حضور مبارکش را دریافتم، گفتم: «مردی‌ام رنجور و آمده‌ام از راه دور تا نبض روح من بگیری و علاج دل مجروح من بفرمایی؛ که طبیب قلبی و کاشف عیوبی.» آن عزیز واصل و آن یگانه صاحب‌دل، زبان به اعتذار بگشود و فرمود: «آواز دهل شنیدن از دور، خوش است.»

من گفتم که عجب سزای است: هر که داشت، گفت: «ندارم.» و آن که نداشت، گفته: «دارم.»

فرمود که نبینی دال دعوی، دهان باز کرده و میم معنی، لب بر هم نهاده؟

ای درویش! اولیا محبوبان بارگاه عزتند و غیرت ال‌اهی به حکم «اولیائی تحت قبایی»، ایشان را در نقاب «انّ لله اولیاء اخیاء» پنهان می‌دارد تا دیده هیچ نامحرمی جمال باکمال ایشان را نبیند و شک نیست که ولی را جز ولی نشناسد و اکثر اوقات و اغلب حالات، در ستر حال خویش کوشند و خود را از نظر اغیار پوشند.

هرچند طالبان منازل و مسافران مراحل خواهند پی به منزل ایشان برند و

۱. ص ۵۴۲ و ۵۴۳.

یا به وادی ایشان گذرند، ایشان تمناع نموده، تحاشی جویند و همیشه نعل وارونه زده، راه‌های مخفی (را) پویند و قومی که از حجاب خودی خود بیرون نیامده باشند و چشم دلشان باز نشده باشد، پیوسته دعوی بصیرت کنند و لاف‌گراف زنند و به رنگ و بوی معرفت رسمی فریفته شده، بی آن که چیزی یافته باشند، خود را گم کنند.

دال دعوی بین دهان کرده است باز

کرده مخفی میم معنی سرّ و راز

هر که را دعوی بود، معنیش نیست

وآن که را معنی بود، دعویش نیست

زراندود اگر چه نمایشی دارد، اما چون محک تجربه پیدا شد، سیه‌روی گردد و زر تمام‌عیار، خود، جویای محک است تا جوهر اصلی خود را عرض کند.

فأما اولیا را به دیده سر باید دید؛ نه به چشم سر؛ که کافران به نظر ظاهر دیدند؛ لاجرم از حقیقت باطن، غافل ماندند، که «ما هذا الا بشر مثلکم».

جاهلان، حالات انبیا و اولیا و خواص راه خدا را بر حالات خود قیاس کردند، که «یا کل الطعام و یمشی فی الأسواق» و از آن، بی خبر که «انا فی واد، و انت فی وادی»، و الله اعلم بحقیقة الحال.^۱

۲۳. حاج صفا شبستری از جمله ۳۴۴ اهل اللّٰهی بود که به «گلیم پوشان» شهرت داشتند.

این گروه برای مبارزه با کفار ساکن قلعه‌ای در نزدیکی شبستر، به جنگ می‌رفتند و کشته می‌شدند.

از دیدگاه برخی محققین، احتمال این که «گورستان چترگری یا چهل کسی» نیز منسوب به همین ۳۴۰ تن باشد، بعید نیست.^۱

۲۴. [حاج آقا عباس تسوجی خطاب به حضرت صاحب‌الزّمان (علیه‌السلام):

یاد رخت ای مه یکتای من!

جنت من در دو جهان، الغیبات!^۲

۲۵. مردم‌داری و چهره‌متبسم، از ویژگی‌های این عالم فرزانه [=

آیت‌الله عبدالحسین غروی انزابی چهرگانی] بود.^۳

۲۶. معظم‌له [= حاج آقا میر عبدالصمد حسینی اصل فانچی] **احترام**

فراوانی به طلاب علوم آل‌البیت (علیهم‌السلام) می‌گذاشت و گاهی اظهار

می‌فرمود که پس از مرگ دوست دارد پایین پله‌های مدرسه طالبیه، در

زیر قدم‌های طلاب دفن شود.^۴

۲۷. شیخ عبدالله، نواده شیخ محمود شبستری (صاحب «مثنوی گلشن

۱. ص ۶۴۸.

۲. ص ۶۵۸.

۳. ص ۷۱۱.

۴. ص ۷۲۰.

راز» و متخلص به «نیازی»، شاعری از تبار عرفا و صوفیۀ ثناگو بود.^۱ ...
خوش مجلس، فروتن و به دور از تکلف بود.^۲

۱. ص ۷۷۰.

۲. ص ۷۷۰.